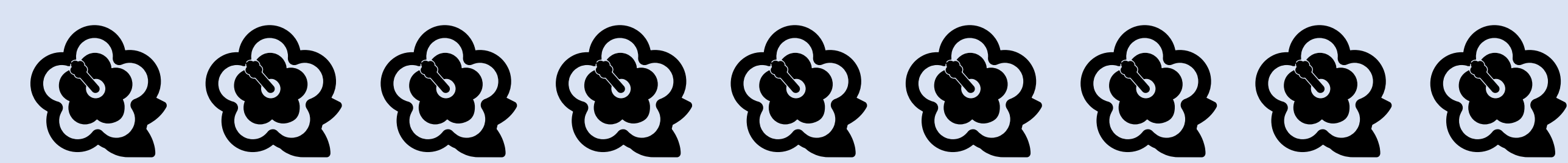


برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

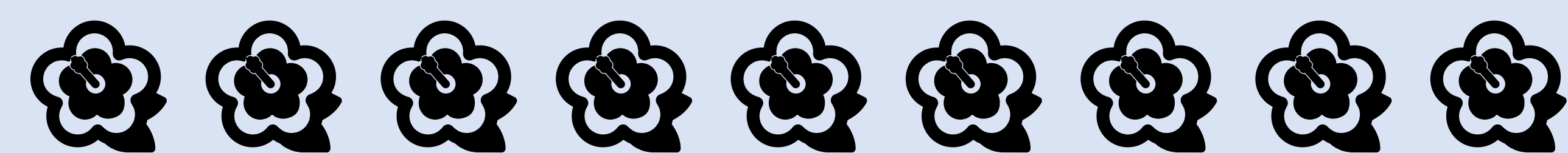
تماشا فرمایید

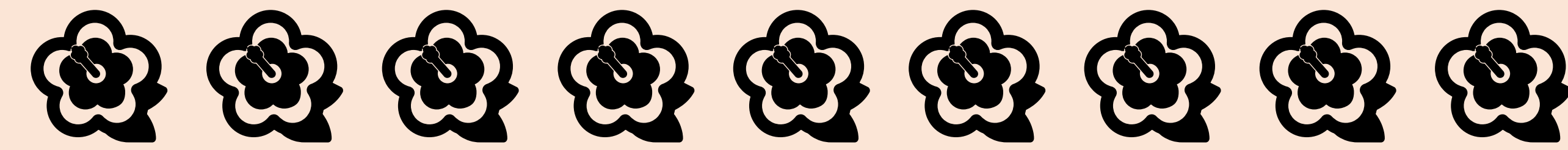




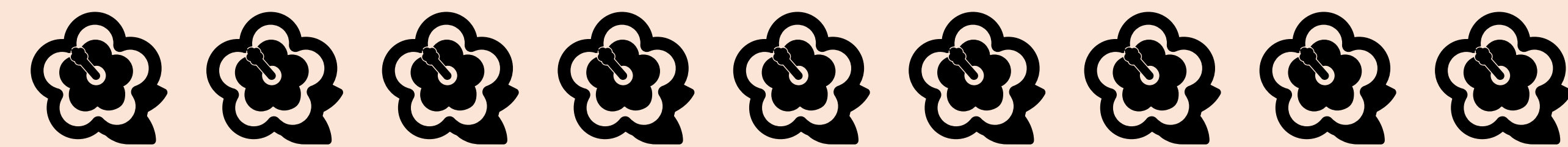
## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۷ گنج حضور، بخش چهارم

دَمِ او جان دَهَدَت، رو ز نَفَخْتُ پذیر  
کارِ او کُن فیکون ست، نه موقوفِ علل

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

نَفَخْتُ: دمیدم

هرگاه فضا را در برابر افکار همانیده باز کرده و سبب‌سازی‌های ذهن را بی‌اعتبار می‌سازی، دَمِ زنده‌کننده زندگی با قانون «قضا و کُن فکان» وارد وجودت می‌شود و تو را به حضور زنده می‌کند؛ این را از آیه «نَفَخْتُ»، «از روح خود در تو دمیدم» پذیر، زیرا کار خداوند این است که بگوید «بشو و می‌شود» و موقوفِ علل و اسباب ذهنی نیست.

این قدر گفتیم، باقی فکر کن  
فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵

ما همین مقدار گفتیم، حال برو با فضاگشایی باقی مطلب را خودت در درون اندیشه کن. اگر هشیاری جسمی داری و فکرت جامد است، برو ذکر کن یعنی به فضاگشایی و یا تکرار ابیات مولانا پرداز.

ذکر آرد فکر را در اهتزاز  
ذکر را خورشید این افسرده ساز  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶

اهتزاز: جنیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود  
ذکر یا فضاگشایی، فکر سازنده‌ای را که از طرف زندگی می‌آید، به جنب و جوش درآورده و یک فکر عالی را از مرکز عدم بیرون می‌آورد. پس ذکر یعنی فضاگشایی لحظه به لحظه یا تکرار ابیات را مانند خورشید بر این من‌ذهنی افسرده بتابان تا درد و همانیدگی‌هایت ذوب شود و به زندگی زنده شوی.



خاصه تقلید چنین بی حاصلان  
کأبرو را ریختند از بهر نان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۴

به خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی حاصل که هم درون و هم بیرونشان خراب است و آبروی زندگی، خداوند و آلت را به خاطر چیزی که ذهنشان نشان می‌دهد و آن را در مرکزشان گذاشته‌اند، ریخته‌اند. بر این گروه چشم بگیر، مانند چشم ابراهیم بر چیزهای آفل که همه را «لا» کرد و از آن‌ها دوری گزید.

نکته: شما از خودتان بپرسید آیا من آبروی زنده زندگی، خداوند و آلت را به خاطر چیزهایی که ذهنم نشان می‌دهد و آن‌ها را به مرکزم آورده‌ام، ریخته‌ام؟

عکس چندان باید از یاران خوش  
که شوی از بحر بی عکس، آب گش  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶

از انعکاس و ارتعاش انرژی یاران عاشق و زنده شده به حضور، آن قدر باید ذوق و معانی در روح و جان و مرکز  
تو منعکس شود که دیگر به مرحله بی نیازی برسی و بدون واسطه و تقلید، از بحر بدون انعکاس یعنی از دریای  
یکتایی و عدم، آب رحمت و برکت را بکشی و مستقیم به زندگی وصل شوی.

عکس گاول زد، تو آن تقلید دان  
چون پیایی شد، شود تحقیق آن  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷

در ابتدای کار روی خود اگر حال خوب و شادی و ذوقی با خواندن ابیات مولانا در تو منعکس شد، آن را مرتبه  
تقلید بدان. هنگامی که آن حال و ذوق با فضاگشایی پیایی و قرین شدن با مولانا به طور دائمی به تو رسید، آن  
دیگر مرتبه تحقیق و وصل به زندگی است و تو در بحر یکتایی و مرکز عدم ریشه دوانده ای و از رحمت خدا  
بهره مند خواهی بود.



تا نشد تحقیق، از یاران مبر  
از صدف مگسل، نگشت آن قطره در  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸

تا وقتی که با صبر و فضاگشایی، بی‌واسطه به مرتبه تحقیق نرسیده‌ای و به دریای بی‌عکس یکتایی وصل نشده‌ای، از مولانا و یاران معنوی خود که روی خودشان کار می‌کنند جدا نشو، زیرا قطره باران تا زمانی که به مروارید تبدیل نشده نباید صدف را ترک کند.

خوش برانیم سوی بیشه شیران سیاه  
شیرگیرانه ز شیران سیه نگریم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

در روشنایی و نور فضای گشوده‌شده و مرکز عدم که زندگی بر زندگی قائم است و هشیاری از هشیاری آگاه، با شادی و میل و رغبت و بدون درد، به سوی همانیدگی‌های تیره و تار که در ذهن قابل دیدن نیستند می‌رویم و آن‌ها را شناسایی می‌کنیم. زندگی خود را از آن‌ها بیرون می‌کشیم و هیچ‌گاه با مقاومت و قضاوت از آن‌ها نمی‌گریزیم.



فکر آن باشد که بگشاید رهی  
 راه آن باشد که پیش آید شهی  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۷

فکر حقیقی فکری است که از فضای گشوده شده و مرکز عدم بیاید و به وسیله صنع ایزدی راه را به سوی زندگی نشان دهد و باز کند. راه حقیقی نیز راهی ست که تو را به شاه یعنی خداوند متصل گرداند، و به ذات و اصل خویش قائم شوی.

شاه آن باشد که از خود شه بود  
 نه به مخزن ها و لشکر شه شود  
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۸

شاه حقیقی، آن شاهي است که ذاتاً شاه باشد، نه این که با تکیه بر سپاهیانِ همانیدگی ها خود را شاه بپندارد.

نکته ۱: وقتی که ما روی ذات خودمان قائم شویم شاه می شویم و این شاه بودن ما به خاطر همانیدگی ها و قرض هایی که از جهان می گیریم و به مرکزمان می آوریم نیست.

نکته ۲: این لحظه از خودمان پرسیم آیا ما بر حسب همانیدگی ها شاه هستیم یا به اصل خودمان زنده شده و شاه زندگی خودمان شده ایم؟



لحد چه باشد؟ در آسمان نگنجد جان  
ز پنج و شش گذرم، زود بر احد گذرم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

من ذهنی که مثل قبر است چیست؟ جان خدایی و اصل ما آن قدر بزرگ و بی‌نهایت است که حتی در آسمان هم نمی‌گنجد، چه برسد به گور کوچک و محدود ذهن. از «پنج و شش» که نماد عالم محدودیت در ذهن است می‌گذرم و خیلی زود، قبل از آن که دیر شود و دردها و گرفتاری‌های زیادی در زندگی‌ام ایجاد کنم، فضا را می‌گشایم، به سوی خداوند یکتا برمی‌گذرم تا از جنس او شوم. بنابراین هر چیزی که ذهنم نشان می‌دهد را مهم و جدی نمی‌دانم.

مرا عهده‌ی ست با شادی که شادی آن من باشد  
 مرا قولی ست با جانان که جانان جان من باشد  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۸-

من در روز آلت با خداوند عهد و قراردادی بسته‌ام و متعهد شده‌ام که از جنس او باشم. او نیز گفته اگر از جنس من شوی و این جنسیت را نگه داری، همیشه دارای شادی بی سبب خواهی بود، زیرا شادی ذات و اصل توست. بنابراین به محض این که پا را از ذهن بیرون بگذاری به آن شادی بی سبب دست خواهی یافت.

به خط خویشتن فرمان به دستم داد آن سلطان  
 که تا تخت است و تا بخت است، او سلطان من باشد  
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۸-

آن سلطان، خداوند، با دست خویش فرمانی به دستم داد، که تا تخت و بخت او برقرار است یعنی تا الی الابد، او پادشاه من باشد. من از همان اول از جنس او بوده‌ام و اکنون با فضاگشایی این جان فکری را می اندازم تا خداوند جانان من شود و کاملاً به او زنده شوم.



کسی که او لحد سینه را چو باغی کرد  
روا نداشت که من بسته لحد گردم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

لحد: گور، آرام گاه

خداوندی که می تواند مرکز همانیده انسان را که به علت آمدن چیزها در آن مثل قبر شده، تبدیل به گلستان و باغی زیبا و دلپذیر کند، عدل و لطفش روا نمی دارد که من در قبر ذهن بمانم، هرچیزی را که ذهنم نشان می دهد به مرکزم بیاورم و با سبب سازی آن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر بروم.

نکته ۱: خداوند روا نمی‌دارد که ما در قبر ذهن بمانیم، این ما هستیم که با انتخاب خودمان در آن جا مانده‌ایم، پس بهتر است با فضاگشایی از قبر ذهن بیرون بیاییم.

نکته ۲: این مهم است که ما بگوییم عقل محدود من ذهنی خودمان ما را به این روز انداخته، نه خداوندی که «رحمت اندر رحمت» است.

نکته ۳: درست است که کار ما انسان‌ها «رُدُّوا لَعَادُوا» است و ما عهدمان را زیر پا گذاشته و به ذهن می‌رویم، سرکش می‌شویم و می‌گوییم خدا همه بلاها را بر سر ما آورده و وقتی که وضعمان به علت رفتن به ذهن خراب شد به یاد خدا می‌افتیم، ولی مولانا از زبان خداوند می‌گوید که من «رحمتم پر است بر رحمت تنم». پس اگر فضا را بگشاییم، او به عهدشکنی ما نگاه نمی‌کند و به ما رحمت می‌کند.



گُل رُخان روی نمایند، چو رو بنماییم  
که بهاریم در آن باغ، نه ما پاییزیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

اگر ما فضا را باز کنیم و روی اصلی مان را که همان فضای گشوده شده به صورت خداوند است نشان دهیم، زیبارویان، هم انسان ها و هم چیزهای بیرونی زیبای دیگر، خودشان را به ما نشان می دهند. که ما در باغ یکتایی خداوند، بهار هستیم نه پاییز، بلکه در من ذهنی پاییز هستیم؛ زیرا از آن وقتی که با چیزهای بیرونی همانیده شدیم و درگیر شهوت و حرص زیاد کردن آنها شدیم، روز به روز ناشادتر، بیمارتر و بیچاره تر گشتیم. هرکسی که من ذهنی را نگه دارد از پاییز به سوی زمستان می رود و بدبختی و دردهایش بیشتر می شود.

نکته: اگر ما مولانا بخوانیم و فضای درونمان را باز کنیم، می بینیم دوستانی از جنس خودمان که زیبارو و عاشق هستند خودشان را به ما نشان می دهند.

وز سرِ ناز بگوئیم چه چیزید شما  
سجده آرند که ما پیش شما ناچیزیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

هر چیزی که به نظر ما زیبا می‌رسید، به مرکز ما می‌آمد و ما هم برحسب آن می‌دیدیم، حالا که صمد بودن و بی‌نیازی خداوند در ما تجربه می‌شود، از سرِ تفاخر و بی‌نیازی به آن چیزهای زیبا می‌گوییم شما چه چیزی هستید؟ آن‌ها دیگر به مرکز ما نمی‌آیند و کنترل و اداره ما را در دست نمی‌گیرند، بلکه به ما سجده می‌کنند و می‌گویند ما در برابر کرامت شما به‌عنوان امتداد خداوند، حقیر و ناچیزیم.

گل‌عذاریم، ولی پیش رخ خوب شما  
روی‌ناشسته و آلوده و بی‌تمیزیم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

گل‌عذار: آن که چهره‌ای مانند گل دارد، گل‌رو، گل‌چهره، زیبارو



[آن انسان‌ها یا چیزهای زیبا می‌گویند] هرچند صورت ما مثل گل زیبا است، ولی پیش رخ زیبای شما که ارتعاش عشقی دارید و به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده‌اید، ما همانیده و آلوده به هشیاری جسمی هستیم. مثل شما به خداوند زنده نیستیم، قوه تمییز و خرد خداوندی نداریم. ما به شما نیازمند بوده و از شما ارتعاش عشقی می‌گیریم تا خودمان را بشناسیم و بدانیم ما هم از جنس زندگی هستیم.

نکته ۱: این بیت نشان می‌دهد که ما باید روی اصلی‌مان را از همانیدگی‌ها بشوئیم، در غیر این صورت اگر آلوده به همانیدگی و درد باشیم و مرکز ما جسم باشد، قوه تشخیص و تمییزمان عقل من‌ذهنی ماست که تشخیص و تمییز حقیقی نیست.

نکته ۲: غیر از انسان که می‌تواند به خدا زنده شود، بقیه چیزها درگیر جسم هستند. مثلاً فلزی مثل آهن نمی‌تواند غیر از آهن باشد، یا حیوان نمی‌تواند غیر از حیوان باشد. پس طبق گفته مولانا غیر از انسان تمام موجودات جهان، هنوز صورشان را نشسته‌اند و به مادیات آلوده‌اند و از طریق انسان زنده‌به‌خدا می‌توانند خودشان را شناسایی کنند.

ننگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و تو منظرم  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

منظر: جای نگریستن و نظر انداختن  
خداوندا، من به کسی یا چیزی که ذهنم نشان می‌دهد نگاه نمی‌کنم. اگر فرضاً به آن نگاه کنم فقط بهانه‌ای است  
که فضا را باز کنم، هشیاری نظر را به زندگی‌ام بیاورم و تو را ببینم.

باد را دیدی که می‌جنبد، بدان  
بادجنبانی‌ست این جا بادران  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۵

ای انسان، وقتی که دیدی باد در حال حرکت و جنبش است بدان که آن باد، محرک و جنباننده‌ای دارد. به  
عبارتی وقتی که دیدی نیروی جنباننده‌ای در تو در حال حرکت و جنبش است، بدان که قدرت و نیروی خداوند  
این حرکت و جنبش را به وجود می‌آورد و از سبب‌سازی ذهن نیست.



مَرُوحَهُ تَصْرِيفُ صُنْعِ اِيْزِدَش  
زَدِ بَرِ اِيْنِ بَادِ وَ هَمِيْ جَنبَانْدَش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۶

مَرُوحَه: بادبزن

بادبزن قدرت تصرف و صنْع الهی به این باد می خورد و آن را می جنباند. به عبارت دیگر صنْع ایزدی گرداننده تمام زندگی ماست، پس اگر فضا را بگشاییم زیر نیروی تصرف او قرار می گیریم که ما را اداره می کند و به حرکت درمی آورد.

نکته: اگر فضا را باز کنیم، این فضای گشوده شده زندگی ما را اداره می کند. بنابراین زیر سلطه بادهایی که از بیرون می آیند نیستیم. مثلاً زیر سلطه قرین و ارتعاش درد من های ذهنی دردمند نیستیم و به خاطر نیازمان زیر سلطه انسان ها قرار نمی گیریم که زندگی ما را اداره کنند.

بازگونه ای اسیر این جهان  
نام خود کردی امیر این جهان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۵۱

بازگونه: واژگونه

[مولانا خطاب به من های ذهنی می گوید] ای کسی که در اثر همانیده شدن با چیزهایی مثل قدرت اسیر این جهان هستی، تو به این خاطر که با دید من ذهنی برعکس می بینی خودت را امیر این جهان نامیده ای. وگرنه در حقیقت تو در اسارت این جهانی، نه صاحب آن.



ای تو بندهٔ این جهان، محبوس جان  
چند گویی خویش را خواجهٔ جهان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۵۲

ای کسی که بندهٔ خدا نیستی بلکه با پرستش همانیدگی‌ها بندهٔ این جهان شده‌ای و جانت اسیر همانیدگی‌هاست،  
چطور با داشتن این همه همانیدگی خودت را آقای این جهان می‌نامی؟ تا کی می‌خواهی همانیدگی‌ها را در مرکزت  
قرار داده و اسیر آن‌ها باشی؟

نکته: ما باید از خودمان پرسیم آیا درحالی که محبوس همانیدگی‌ها هستیم، خودمان را آقای این جهان  
می‌دانیم؟ آیا ما واقعاً ریشه در عمق بی‌نهایت داریم و به خدا زنده هستیم؟ آیا مرتب ریشهٔ اتصال ما به خدا  
عمیق‌تر شده و من‌ذهنی‌مان در بین مردم کوچک می‌شود؟

این درخت تن عصای موسی است  
گامرش آمد که بیندازش ز دست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷۶

ای انسان، این درخت تن، هستی توهمی من ذهنی‌ات، همچون عصای بی‌جان موسی است که به او وحی شد که عصا را بینداز، و او آن را انداخت و تبدیل به اژدها شد. پس تو نیز مثل موسی، من ذهنی‌ات را به زمین فنا افکن، یعنی خودت را از آن جدا کرده، همانیدگی‌هایت را شناسایی کن و بینداز تا صاحب اژدهای حضور شده و به بی‌نهایت خدا زنده شوی.



فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيدُهَا؟  
اَنْدَرِينِ پَسْتِي چِه بَرچَفْسِيدِهَا؟

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۶

چَفْسِيدِهَا: چَسْبِيدِهَا

مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «رزق شما و هرچه به شما وعده داده شده در آسمان‌هاست.» و روزی شما یعنی زنده شدن به بی‌نهایت خداوند در آسمان فضای گشوده‌شده در درونتان است؟ پس چرا به این پستی من‌ذهنی چسبیده‌ای و آن را دوست خود قرار داده‌ای؟

(قرآن کریم، سوره‌ الذاریات (۵۱)، آیه ۲۲)

«و فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»

«و رِزْقِ شَمَا وَ هَرچِه بِه شَمَا وَعَدِه شَدِه دَر آسْمَانِ اسْت.»

چو فرموده‌ست رزقت ز آسمان است  
زمین شوریدن ای فلاح تا کی؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۵۴

فلاح: کشاورز، باغبان  
[ای کسی که باغبان زندگی خودت هستی] وقتی خداوند در قرآن فرموده است که روزی و نیاز تو، این لحظه از فضای گشوده شده می آید، چرا دیگر زمین ذهن و همانیدگی‌ها را شخم می زنی؟ یعنی چرا مدام دنبال چیزهایی که از نظر ذهنت خوب هستند می گرددی تا با آنها همانیده شده و به مرکزت بیاوری؟

گاو در بغداد آید ناگهان  
بگذرد او زین سران تا آن سران  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۷

انسانی که من ذهنی دارد و بدون هشیاری حضور در این جهان به این طرف و آن طرف می رود، شبیه گاوی است که وارد شهری آباد شده و در خیابان‌ها سرگردان است.



از همه عیش و خوشی‌ها و مزه  
او نبیند جز که قشر خربزه  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷۸

چنین شخصی که در خواب ذهن است فقط به پوست خربزه، یعنی آن چه ذهن معتبر و باارزش می‌داند مشغول است و از عمق و مزه زندگی واقعی که از مرکز عدم و فضای گشوده شده می‌آید، خبری ندارد.

جان شیرین تو در قبضه و در دست من است  
تن بی‌جان چه کند، گر تو ز تن بگریزی؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۸

قبضه کردن: به دست آوردن، تصرف کردن  
[مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ای انسان، جان شیرین تو و تمام وجودت در دست من است. تو از جنس و امتداد زندگی هستی. پس اگر از من که همه چیز هستم بگریزی و به فضای توهمی ذهن که به هیچ جا بند نیست بروی، این تن و فکر بی‌جان چه کاری می‌تواند انجام دهد؟

جانِ مردانِ همه از جانِ تو بیزار شوند  
چون مَخَنَّتِ اگر از خوبِ ختنِ بگریزی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۸

مُخَنَّتْ: ترسو

وقتی تو مثل مُخَنَّتْ از خداوند بگریزی، یعنی آن چیزی که ذهنت نشان می دهد را به مرکز بیاوری، در این لحظه ابدی ثبات نداشته باشی و مرتب به زمان مجازی گذشته و آینده بروی و در من ذهنی زندگی کنی، جانِ انسان های عاشق و زنده به حضور مثل مولانا از جانِ تو بیزار می شود.



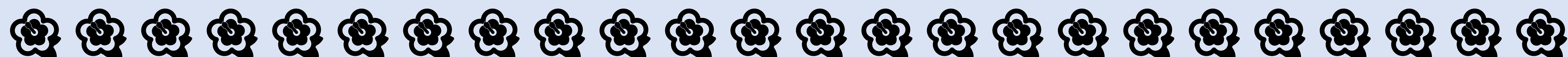
نکته ۱: منظور از «مُخَنَّث» مردی است که ضعف جنسی دارد. اگر مرد جوانی از زنان زیبارو می‌گریزد پس اشکال دارد. ما هم اگر به‌عنوان هشیاری از خداوند می‌گریزیم اشکال داریم.

نکته ۲: ما باید در این لحظه مسئولیت قبول کنیم و زیر بار اشتباهات خود برویم، با دیگران کاری نداشته باشیم و روی خودمان تمرکز کنیم و بگوییم من با من ذهنی‌ام خودم را به این جا رساندم، دردهایم را خودم ایجاد کرده‌ام؛ ولی اکنون می‌توانم فضا را باز کنم و کارگاه زندگی شوم تا انسان‌های عاشقی مثل مولانا از جان من بی‌زار نشوند.

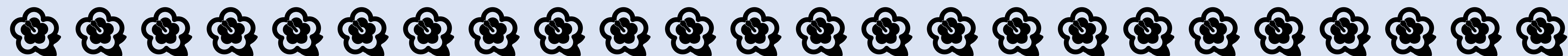
با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید